

صوت آواها و نظریه منشأ زبان

دکتر ناصر نیکوبخت

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

نظریه منشأ زبان یکی از مهمترین مسائل زبانشناسی است که پیوسته در طول تاریخ، موجد آرا و نظریات خاصی در این خصوص بوده است و دانشمندان، فلاسفه و زبانشناسان ملل مختلف بادلایل عقلی و نقلی دیدگاه‌های خاصی ابراز داشته‌اند و به نظریه‌هایی چون الهامی بودن زبان، ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا، قراردادی بودن زبان، خلق و آفرینش هنری، زبان ناشی از حرکات انعکاسی و قانون مجاورت کلی و... انجامیده است. از آنجا که صوت آواها به دلیل طبیعی و ملموس و محسوس بودن رابطه دال و مدلول می‌تواند به گونه‌ای به تقویت نظریه ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا بینجامد، در این مقاله کوشیده‌ایم، به طور اختصار انواع صوت-آواها و کارکردهای آن را در پدیده زبان معرفی کنیم.

۱۱۵



فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شمار ۱، بهار ۱۳۸۳

کلید واژه: زبان، منشأ زبان، صوت آوا، آوا - معنایی، سیما - معنایی

صوت آواها و نظریه منشأ زبان

یکی از اصطلح‌ترین، سهل‌الوصول‌ترین، عمومی‌ترین و ساد‌ترین وسیله ارتباطی انسان، زبان شفاهی یا گفتاری است. از قدیم‌الایام دانشمندان ملل مختلف در خصوص اصل و منشأ زبان باتوجه به دلایل و مستندات نقلی و عقلی عقایدی ابراز داشته‌اند. عددی اصل زبان را منشأ

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۳/۲

تاریخ دریافت مقاله: ۸۳/۱

الهی والهامی دانسته و بر این باورند که خداوند پس از خلق آدم، سخن گفتن را نیز به او آموخت.

محمد بن محمود آملی گوید واضح جمیع لغات آفریدگار است - تعالی و تقدس - و این مذهب شیخ ابوالحسن اشعری و اتباع اوست و این مذهب را مذهب توقیع (توقیف) خوانند. بنابر آنکه ایشان می گویند حق تعالی الفاظ را بیافرید و به ازای معانی وضع کرد و بندگان را به وحی بر آز واقف گردانید و یا خود اصوات و حروف را در جسمی از اجسام بیافرید تا آدمیان از او بشنیدند که واضح این الفاظ را به ازای این معانی وضع کرد یا علم ضروری در یکی از آدمیان یا بیشتر بیافرید تا ایشان بدانستند که واضح هر لفظی را از برای کدام معنی وضع کرد..» (دهخدا، لغت نامه ذیل لغت).

همچنین در کتاب عهد عتیق آمده است: در آغاز کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و یا در قاموس مقدس آمد، است: شکی نیست که خدای تعالی آدم را توانا بر سخن گفتن خلق فرمود (پیدایش ۲۰:۲) و همان لغت که آدم بدان سخن راند تا زمان بنای برج بابل باقی بود (پیدایش ۱:۱) یعنی یک صد سال بعد از طوفان از آن فقره به هم خوردن و داخل گشتن زبان در دشت شنگار پیش آمد و هیچ راهی از برای فتن و تعیین لغت اصلی نیست، جز اینکه منقسم به سه قسمت اصلی بوده است: سامی، هندی، جرمانی، تورانی «(دهخدا، لغت نامه، ذیل لغت)».

مفسران قرآن کریم نیز به استناد آیاتی از کلام الله مجید همچون «و علم آدم الاسماء کلها» و «علمه البیاد» و «و من آیاته خلق السموات والارض واختلاف السننکم و - وان - م من ا زبان را اری توقیفی می داند. از میان علمای غرب دو «De Bond» (حک - م رانسوی رن نوزده، کلمه را الهام آسمانی می دانست. (سیاسی، لغت نامه دهخدا: مقامه ص) تعداد کثیری از علما و زبانشناسان، کلام را نتیجه قرارداد و وضع بشر می دانند و معتقدند واضح جمیع لغات انسان است، چنانکه ابن هاشم جبایی (از متکلمان معتزلی متوفی ۳۲۱ هـ ق) و اتباع او بر این نظرنند و دلیل ایشان بر این است که اگر وضع لغات به اصطلاح نباشد، باید که توقیفی بود و آن جایز نیست؛ زیرا که توقیف یا به وحی تواند بود یا به خلق علم ضروری و این هر دو محال است پس اگر به وحی بودی بایستی که بعثت رسل مقدم بودی بر لغت، لیکن متاخر است و ما ارسلنا من رسل الا بلسان قوم؛ اما آنکه خلق علم ضروری در غیر عاقل باشد، لازم آید که آن عاقل مکلف نباشد. «(دهخدا، لغت نامه، ذیل لغت)».

آدام اسمیت (Adam smith) اقتصاددان انگلیسی قرن هیجدهم را می توان از مدافعان این نظریه دانست. عدای دیگر از جمله کس مولر (Max Muller) دانشناس سده نوزدهم

آلمان، زبان را ناشی از غریز مخصوصی می دانست (همان) عدای نیز کلام را ناشی از نیروی خلق و آفرینش هنری انسان می دانند و معتقدند انسان قرون اولیه با ذات و طبیعت اشیا سر و کار داشت و با آنها نزدیک بود؛ یعنی هر چیز را که در کنار او بود و جریان داشت حس می کرد و همه چیز برایش تازگی داشت. او اشیا را می نامید که این نامیدر «او نوعی ظهور یا وجود ثانوی به اشیا می داد و در همین ادوار بود که زبان در سطح خلق و نوعی تصویر سازی از هستی جریان داشت و همه استعمالات، در حد استعمالات هنری بود، اما بتدریج این نامگذاریها از مرحله آفرینش به مرحله تکرار کشید...» (شفیعی کدکنی ۱۳۷۰: ۱۸).

اما عدای دیگر، پارای از عناصر کلام را طبیعی و تعداد بیشتری را وضعی و قراردادی می دانند. این نظریه پردازان زبان طبیعی را به علائم گفتاری و دیداری تقسیم می کنند که گاه خودبه خود و بدون قصد و اراده برای ابراز نوعی از احساس ظاهر می شود.

علی اکبر سیاسی معتقد است: معمولاً هر صورت ذهنی و هر حالتی که نفس را عارض می شود، فوراً به وسیله آثار و علائم ظاهری - که حرکاتی قسری و انعکاسی، یعنی ناشی از پارای اعمال بدنی (فیزیولوژیک) هستند - آشکار می شوند و این ترجمانی را آگاهی اشارت و گفتار و رفتار آدمی تکمیل می کند. درجاً صراحت این ترجمانی از یک سو سسته به شدت و ضعف آن حالت (معنی) است و از سوی دیگر بسته به بیش و کمی و درجه نیروی تحریکی حالات یا معانی معارض است؛ مثلاً هنگام خشد، قیافه انسان برافروخته می شود (حرکات انعکاسی) و در صورت شدت خشد، با انقباض عضلات صورت و دست و اندامهای دیگر، و ادای کلمات تهدیدآمیز همراه می گردد. این علائم که ترجمان احساسات و عواطف و افکار شماسست، آنچه خود به خود و بدون قصد و اراده ظاهر می گردد، زبان طبیعی نامیده می شود» (سیاسی، لغت نامه دهخدا: مقدمه، ص ۱).

بنابراین آدمی بیان حالات احساسی و عاطفی خویش را که گاه با فریاد و آواز کامل می شود، به گونه ای بروز می دهد. تقلید از اصوات طبیعت از یک سو، و حرکات سر و گردن و اشارات دست و پا و ابرو از سوی دیگر، به وسعت دامنه این زبان ابتدایی می افزاید.

عدای دیگر نیز منشأ زبان را بر اساس اصل حرکات انعکاسی مشروط و قانون ک مجاورت می دانند. براساس این نظریه پارای از الفاظ و اصوات گاه بر حسب اتفاق و تصادف بر زبان جاری شده است؛ مثلاً لفظ آب ممکن است برای نخستین بار تصادفاً از زبان کسی که این مایع مواجه شد، در آمده و این احساس سمعی (لفظ آب) با احساس بصری (رؤیت آب) در ذهن آن مرده. مجاورت حاصل کرده و بعد رؤیت و یا حتی تصور آن مایع به حکم قانون تداعی معانی خود به خود لفظ آب را به خاطر آن افراد آورده و باعث تلفظ آن

شده باشد و به همین ترتیب بسیاری از واژها در نتیجه مجاورت ذهنی الفاظ با اشیا به وجود آمد است (یول: ۳۷۷: ص ۱).

براساس نظریه دیگری - که به نظریه نا آوای گروهی «معروف است - منشأ زبان را صدای انسان، هنگام انجام دادن فعالیت بدنی دانسته اند خصوصاً وقتی فعالیت بدنی، چند نفر را به خود مشغول کرد است و لازمه انجام دادن آد، هماهنگی گروهی باشد؛ مثلاً ممکن است گروهی از انسانهای اولیه هنگام حمل و بالا کشیدن قطعه های الوار یا ماموهای بوجا، با دادن فریادها و ناسزاها، موجب اشائه زبان شده باشند. جاذبه این نظریه در این است که زبان انسان را در عرصه ای کم و بیش اجتماعی تبیین می کند. صداهای انسانی، به هر صورتی که تولید شود، احتمالاً در زندگی اجتماعی گروه های انسانی، کاربردی صولی داشته است (سیاسی لغت نامه دهخدا، مقدمه: ص ۱).

البته نظریه های منشأ زبان فقط در اظهارات مذکور منحصر نمی شود و در اینجا از باب نمونه به پارای اشاره شد. شایان ذکر است که اغلب این اظهار نظرها مورد قبول زبان شناسان نیست، زیرا این نظریه ها بیشتر منشأ زبان را طبیعی و تقلیدی می داند، در حالی که تفاوت لغات برای یک شیء یا پدیده و حتی یک احساس معین در ملل مختلف به قدری محسوس و ملموس است که نمی توان به هیچ نوع رابطه ذاتی و طبیعی لفظ و معنای پی برد؛ از جمله این موارد می توان به مترادفات و تضادات در یک زبان اشاره کرد مثلاً اصمعی (از راویان اشعار و اخبار عرب متوفی ۱۶ هـ.) مدعی است برای حجر (سنگ) هفتاد نام می دانسته، ابن فارس از استاد خود احمد بن محمد بندهار روایت کرده که گفت از ابو عبدالله بر خالویه همدانی شنیدم که می گفت: برای شتر پانصد نام، و برای مار دویست نام جمع آوری کرد. ابو علی فارسی نقل می کند که ابن خالویه گفت برای سیف (شمشیر) پنجاه نام از حفظ دارم (عبدالتواب، ۶۷: ص ۵۲). همچنین وجود کلمات تضاد مانند: سلیم - سال، مارگزید؛ مفازه - جایگاه رهایی، جایگاه هلاک (ناهل - سیراب، تشنه) حافل - پر، خالی) بصیر - بینا، کور) مسجور - ظرف پر، ظرف خالی) و... گا، برعکس برای یک لفظ اهل لغت چندین معنی استخراج کردند چنانکه صاحب القاموس لمحیط «در ذیل واژه عجب» برای کلمه عجبوا» هفتاد معنای بر شمرده است.

از سوی دیگر تعداد صوت آواها «که به نوعی طبیعی و تقلیدی محسوب می شود، در هر زبان بسیار محدود و اندک است و بشر امروز قادر نیست حتی اندکی از نیازهای ارتباطی خود را با اینر صوت آواها برآورده سازد.

بنابراین در اینجا دو نظریه ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا، و قراردادی بودن لفظ بر معنا تبیین می گردد:

۱ ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا

نظریه ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا، هم در بین متفکران یونان و هم متفکران اسلامی طرفدارانی داشته است. از نظر تاریخی رساله کراتیلوس cratylus افلاطون اولین بحث دقیق فلسفی در این باره است. در این رساله، حاصل سخن افلاطون این است که نامها با ذات و طبیعت چیزها رابطه دارد و نمایانگر ماهیت آنهاست، بنابراین خردمندان نخست نامها را برای دلالت بر ذوات و ماهیات (مُثَل) وضع کردند و سپس با رعایت تناسب و با توجه به بهره داشتن محسوسات از آن ذوات و ماهیات و حقایق (مُثَل)، نامها را در مورد اشیای محسوس که در حکم سایه و نمود و نمایش آن حقایق و ذواتند به کار بردند.

به این ترتیب کاربرد الفاظ و نامها در مورد ایدها و یا مُثَل یعنی ذوات و حقایق معقول، حقیقی است و در مورد اشیای محسوس، مجازی؛ به عبارت دیگر از آنجا که نامها با ماهیت و طبیعت اشیا رابطه دارند، اولاً و بالذات بر ایدها (مُثَل) که طبیعت و ماهیت حقیقی اشیاءاند اطلاق می‌شوند و ثیاً بالتبع به محسوسات که از ایدها بهره دارند و به منزله سایه آنها هست» (موحد ۷۶: ص ۱۳، ۱۴).

در میان متفکران اسلامی، خلیل بر احمد فراهیدی، سیبویه، عباد بن سلیمان صیمری (از متفکران معتزلی قرن دوم د.) میرداماد (فیلسوف بزرگ عصر صفوی)، اب‌علی فارسی و شاگردش ابن جنی، سیوطی و... از طرفداران طبیعی بودن رابطه لفظ و معنا به شمار می‌روند.

گویند عباد بن سلیمان صیمری عقیده داشت که رابطه طبیعی لفظ و معنا چندان مسلم است که اگر بخواهیم منکر آن شویم، باید در وضع الفاظ «قائل . ترجیح بلا مرجح» شویم» (شفیعی کدکنی. ۳۷۳: ص ۱۵). آملو سخن صیمری را این گونه نقل می‌کند میان هر لفظ و مدلول او مناسبتی طبیعی ثابت است که مقتضی اختصاص آن لفظ است به معنی او، وگرنه تخصیص بلا مخصص لازم می‌آید و آن محال است و آنچه ائمه اشتقاق گویند که در نفس حروف خاصیتی چند هست همچو جهر و همس و شدت و رخاوت و غیر آن که استدعاء آن خواص از است که هر که عالم بود بداند، باید که مناسبت میاز حروف و معانی را که او برای آن وضع می‌کند نگاه دارد» (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل لغت).

دکتر شفیع دو نمونه از مدعیات طرفداران این نظریه را یادآور شد اند که ذکر آنها در تبیین این نظریه می‌تواند روشنگر باشد.

۱. از یکی از طرفداران این نظریه، معنی کلمه اذغاء «را که در فارسی به معنی سنگ» است پرسیدند، و او پس از تأمل گفت: از خشکی و درشتی یی که در این واژه احساس می‌کنم، به گمانم معنی آن سنگ باشد.

۱ در قصص العلما تنکابنی آمد، است که میرداماد دلالت الفاظ را ذاتی می‌دانست، او را دو نفر تلمیذ از اهل گیلان بود، ایشان به میر گفتند: شما دلالت الفاظ را ذاتی می‌دانید پس بفرمایید که معنی فسک «و پسک چیست؟ میر مدت سه روز فکر کرد، پرس گفت: گویا یکی مخرج بول باشد و یکی مخرج غایط باشد. ایشان تصدیق کردند پس میر در حق ایشان دعای بد کرد که مرا به این لفظ... معطل کرید. آن دو نفر در همان ایام وفات کردند (شفیعی کدکنی، ۳۷۳: ص ۱۷).

همچنین گفت‌اند برخی از ادبای نکته‌سنج از جمله اب‌هلال عسکری در واژه‌ها امور سحرآمیزی جستجو می‌کردند. آنان به خیال خود در معانی این کلمات چیزهایی مشاهده می‌کردند که بر دیگران پوشیده ماند، است. اینان طایفه‌ای هستند که برای واژگان زبان حرمت و ارزش قائل بود، آنها را همچون جگرگوشگان خویش مورد احترام و پاسداری قرار می‌دادند. این گروه به و رای مدلات الفاظ نقب زده، با سبب پرواز در عالم خیال، معنی دقیق از کلمات را تخیل و تصور می‌کردند که جز آنها و مثال آنان، کسی دیگر بر آنها وقوف نمی‌یافت (عبدالنواب ۳۶۷: ص ۵۵).

۱۱ نظر عارف، حقایقی که از طریق ذوق و وجدان (تجربه‌های باطنی و انکشافات بر واسطه معنوی) بر ارباب کشف و شهود آشکار می‌شود، قل تعبیر لفظی نیست:

هر آن معنی که شد از ذوق پیدا کجا تعبیر لفظی یابد آن را

(موحد ۳۷۶: ص ۱۰)

به هر حال با توجه به جانبداری تعدادی از علما در خصوص ذاتی بودن رابطه لفظ و معنا، بسیاری دیگر از زبان‌شناسان و کثیری از قدمای اهل ادب و اندیشه‌دان اسلامی این نظریه را مردود دانسته‌اند. مبحث نظریه ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنا را در مبحث صوت آواها پی می‌گیریم.

۱. قراردادی بودن دلالت لفظ بر معنا

برای نامیدن اشیا، پدیده‌ها، عواطف و احساسات در هر زبان نشانه‌های گفتاری قرار دادی و-ود دارد که معمولاً با هر زبان دیگری متفاوت است. زبان‌شناسان اشیا و پدیده‌های اطراف ما را مدلول و نشانه‌های گفتاری، حرکتی و دیداری که برای نامیدن هر شیء یا پدیده به کار می‌رود دال می‌نامند و معتقدند که الزاماً هیچ رابطه ذاتی یا طبیعی بین دال و مدلول وجود ندارد. اصولاً نشانه‌های گفتاری زبانی قراردادی هستند و نمی‌توان اثبات کرد که چرا یک نشانه زبانی برای نامیدن یک شیء به کار رفته است و چه رابطی بین آنها وجود دارد؛ برای مثال

برای یک مدلوا خاص در زبان فارسی امروز واژه سگ «در فارسی باستان» *paka*، در زبان فرانسه «*hien*»، در زبان آلمانی «*und*»، در عربی کلب، در - رکی «*köpek*»، در چینی «*you*»، در روسی ساباک، در اردو کت، در زبان انگلیسی «*log*» و... به کار می رود. حتی قراردادی بودن شامل واژه های تقلیدی یا صوت آواها نیز می شود، چنانکه برای نامیدن صدای حیوانات در بین ملل مختلف یک توافق و وحدت شش وجود ندارد و این در حالی است که صدای حیوانات غریزی است و در همه جای دنیا یکی است؛ مثلاً صدای همای سگ در زبان گرجی «*iv-av*»، در آذربایجانی «*iam-hám*»، در ارمنی «*háf-háf*»، در فرقه ای «*iv-áv*» در بلغاری «*àv-bàv*»، در روسی و اکرانی «*áv-gáv*»، در فارسی (واق واق)، در انگلیسی «*áv-báv*»، در ژاپنی «*on-von*» و... تقلید می شود. با توجه به مثال بالا در می یابیم که تشابه زیادی بین نام آواها در زبانهای مختلف وجود دارد و شاید دلیل اینکه در زبانهای مختلف و حتی گویشهای رایج بین یک ملت تفاوتی مشاهده می شود، نشانه عجز انسان از تقلید کامل بعضی صداهاست و یا اینکه در بعضی زبانها واژه های متناسب با یک صوت وجود ندارد و شاید یکی از دلایل عمده دیگر، تفاوت برداشت و تلقی انسانها از یک صدای واحد است. به نظر می رسد در میان سخن گویان یک زبان، تقلید صوت آواها وضعی و قراردادی است؛ مثلاً در زبان فارسی برای نامیدن صدای سگ، صوت آواهای واق واق، وق وقه، هاپ هاپ، عف عف،... به کار رفت است که البته شاید بعضی از صداها با سن و سال حیوان نیز بستگی داشته باشد.

مسئله دیگر در اثبات قراردادی بودن دلالت لفظ بر معنا این است که فرایند ارتباطی انسان برخلاف حیوانات - که غریزی است - اکتسابی و آموختنی است. انسان نیز مانند دیگر حیوانات، خصوصیات جسمانی خود را از طریق ژنتیک به ارث می برد، ولی شیوه کاربرد الفاظ را در اثر مجاورت و ارتباط با هموعان خود و به تبع جامعه زبانی که در آن زندگی می کند، می آموذ. از ویژگیهای برجسته دیگر انسان که مابالامتياز او بر حیوانات است، قدرت تقلید صداها در انسان است؛ چنانکه انسان قادر است نه تنها صدای هموعان خود را، که حتی صدای بسیاری از حیوانات را تقلید کند و همین ویژگی انسان را قادر می سازد که زبان را از طریق تقلید کسب کند؛ برای مثال هیچ حیوانی قادر نیست صدای حیوانی دیگر را تقلید کند، مثلاً دیده نشده است که سگ میامی - میامی و یا گربه ای واق - واق کند، اما انسان می تواند صدای بسیاری از پدیدهای اطراف خود را تقلید کند و این نشانه دهنده قدرت و توانایی دستگاه صوتی انسان برای بروز و ظهور بسیاری از اصوات، و عجز دستگاه صوتی حیوانات در تقلید صدای محیط اطراف است.

صوت آوا (نام آوا، اس صوت (onomatopoei))

با توجه به نظریه‌های منشأ زبان، مانند نظریه نام آوایی «bow-bow-theory» که منشأ زبان اولیه را تقلیدی از صداهای طبیعی محیط اطراف می‌داند و گاهی نامگذاری بعضی از اشیا و پدیده‌ها را ناشی از صداهای مسموع از آنها دانسته، مانند پرندۀ فاخته که عداً آن را «و-و-و» - امیداند و نظریه اصوات عاطفی «exclamation theory» که منشأ زبان را اصوات عاطفی می‌داند، به تعریف صوت آوا اشارۀ می‌شود.

صوت آوا: اس صوت یا نام آوا به الفاظی اطلاق می‌شود که با الهام از محیط اطراف، اعم از صدای انسا، حیوا، صدای اصطکاک یا برخورد اشیا و... ساخته می‌شود. این کلمات ممکن است ظاهر مرکب تلقی گردند، اما از آنجا که به اجزای معنی‌دار قابل تجزیه نیستند، کلمات ساده نامیده می‌شوند. نام آواها گاهی با تکرار عینی یک جزء و گاه با تغییراتی در جزء دوم و یا با وا عطف بین دو جزء تولید می‌شود.

البته باید متذکر شد که نام آواها را نباید با اصوات از یک مقوله دستوری به شمار آورد، زیرا نام آواها، اسم هستند در حالی که اصوات را شبه جمله می‌نامند؛ برای مثال کلماتی مانند وای، آ-، حیف، هیس، و... صوت یا شبه جمله هستند و واژه‌هایی مانند تق تو، هن وهر، من ومز، میاو-میاو، قارقار و... نام آوا یا اس صوت نامیده می‌شوند.

به هر حال تعداد محدودی از واژه‌های هر زبان را نام آواها تشکیل می‌دهد و در بسیاری از زبانها نام آواها با کمی تفاوت از نظر تلفظ با هم مشترکند.

یش از این گفتیم که تفاوت تلفظ نام آواها در زبانهای مختلف را می‌توان معلول عواملی چند، چون عجز انسان از تقلید کامل صداهای محیط اطراف، فقدان پارای از مصوتها و صامتها در بعضی زبانها، تصرفات و تلقیات متفاوت هر گروه از مردم در تقلید و براز صداهای و... دانست.

زبان‌شناسان علاوه بر واژه‌هایی که به تقلید صداهای ساخته می‌شود، واژه‌هایی را که می‌توان به نوعی بین لفظ و معنای آنها دلالتی ذاتی اثبات کرد، جزء نام آواها محسوب کردند. (وحیدیان کامیار، ۳۷۵: ص) (که در مبحث جاگازای به آن پرداخته شد). همچنین عداً دیگر پارای از کلمات مرکب را به نوعی طبیعی و در مقایسه با کلمات ساد، کمتر قراردادی دانسته‌اند مانند رختخواب که از دو لفظ رخت: (اسباب) و خواب ساخته شده و بین دال و مدلول رابطه طبیعی برار است (آرلاتو، ۳۷۳: ص ۷۷).

تقسیم صوت آواها از نظر تولید

۱ دسته‌ای از نام آواها تنها نمایانگر صدای حیوانات است و بسته به تلقی ملتهای مختلف برای

ابراز صدای هر حیوان یا پرند، نامی وضع کرد اند. در جدول شماره () به اسامی معروف
 ت آواها در زبان مردم کشورها، بویژه کشورهای مشترک المنافع اشاره می کنیم (برای
 نشان دادن صداها از حروف آوانگار استفاده شده است).

جدول ۱

نام زبان	گرجی	آذری	ارمنی	قرقیزی	روسی	ترکی (ترکیه)	اوکراینی
الاغ	γroyini	ia-ia	ia-ia	ia-ia	la-la	Ai-ai	Iya-iyá
سگ	av-au au-au	ham ham	haf-haf	av-av af-af	gav-gav	hav-hav	gav-gav
گربه	miav- miav	miyáw	miáw	miáw	miau	miyáw	miyáw
مرغ	ká-ká	kudavik u	ku-ku	ku-ku	ko-ko ko	ged-ged- gedák	ko-ko- ko
خروس	γiγli-γu	γuγuliγu γu	dzuγruγu	γo-γo-γo	kukáriku	oárou	kukárekí
کلاغ	γvá- γvá	γár-γá	γá-γá	γáv-γáv káv-káv	kár-kár	----	kár-kár

۱۲۳



فصلنامه پژوهشهای ادبی، شمار ۳، بهار ۱۳۸۳

دسته دیگری از نام آواها، برای خواندن یا دور کردن حیوانات به کار می رود. این
 کلمات وضعی بشر است و در میان ملتها معمولاً با هم تفاوت دارد. شاید این توهم ایجاد
 شود که چرا در خواندن یا راندن حیوانات با اینک صوت آواها با هم اختلاف دارند، حیوانات
 عکس العملهای یکسان نشان می دهند؟ آیا به راستی حیوانات زبان انسان را می فهمند و
 حیوانات هر محدوده جغرافیایی فقط به اصواتی خاص عکس العمل نشان می دهند؟ جواب
 این است که مسلماً حیوانات معنی و مفهوم صوت آواها را نه می توانند تشخیص دهند و نه
 هرگز می توانند تقلید کنند، تنها از راه تربیت، حیوانات عادتاً یاد می گیرند که بر اساس پاری
 فرمانهای گفتاری و یا حرکتی، عکس العملهای خاصی نشان دهند، همچنان که در هر سیرکی
 ممکن است روش تربیتی و آ- وزشی حیوانات از نظر حرکتی و گویایی با دیگری تفاوت
 داشته باشد. در جدول () فقط به دو نمونه از این صوت آواها اشاره می شود.

جدول ۱

نام زبان	گرجی	آذری	ارمنی	بلغاری	ترکی (ترکیه)	قرقیزی
نام حیوان						
سگ	pu-pu		-	kac-	Kumu-	Kuc-
خواندن	-	pəšolt	pxk-	kac	kumu	kuc
راندن			pxk	kšat	hošt	ket
گربه	fis-fis	piš-piš	piš-piš	pis- pis	pest / pist	
خواندن	bris	pišt	pišt	psat		Puš
راندن						

۲. بار ای صوت آواها به تقلید از بعضی صدای تولید شده انسان مربوطند مانند: -ر-ر-ر (مربوط با خواب) -ن- و -ن- (مربوط به تأمل در گفتار) -ن- و -ن- (فعالیت سخت بدنی) پیچ (گفتار در گوشی و آهسته)، به این حالت در انگلیسی مور مور و در زبان بلغاری شوشوموش «گویند، قهقهه یا هقهقه (صدای خند)، هق هق (صدای گریه) ها، های (صدای بلند گریه)، جیغ و ویغ و ...

صوت آواهایی که به پار ای حالات انسانز اطلاق می شود: هارت و پورن، شارت و شورت، غر و لند، همهمه .

صوت آواهایی که حاکی از اصطکاک یا به هم خوردن اشیاست: غیژ غا، شر خشر، غیز غیز شلپ شلپ (شالپ شولوپ) لپ - وپ، گاراپ گوروپ

صوت آواهایی که مربوط به صدای اشیاست: تیک تاد، تپ تپ، غلغل (به صدای جوشید آب در زبان بلغاری بلبوک بلبوک گویند)، تاپ تاپ (صدای قلب)، بوذ، سوت صوت آواهایی که به پار ای احساسات آدمی مربوط می شود. ایر صوت آواها مسموع نیستند: مور مور، گز گز، ق ق

۳. صوت آواهایی که نام پرنده یا حشره یا حیوان از آن اقتباس شده است، مانند: دد د (هوپ هوپ)، کوکو (نام فاخته)، جیرجیرک (ناه حشر ای اسن)، لک لک (از صدای به هم خوردن متعار پرند) ...

۴. صوت آواهایی که از صدای عناصر طبیعی گرفته شده اند:

ثَر (صدای آب)، ل ل (ر - ر - ر) صدای باران، ر - ر - ر (صدای پاره کردن پارچه یا کاغذ). وینگ (صدای پرتاب ر یا سنگ)
 • صوت آواهایی که بیان کنند، صدای حیوات است:
 خزندگار ش ش (صدای ما)،
 پرندگان: ه - ه - ه، قار قار، جیک جیک
 حشرات: وز وز، جیر جیر
 دوزیستان: قور قور
 چهار پایاد: بع بی، مع مع، باء، میو میو، واق واق، عر عر
 در جدول شماره () به پار ای از این گونه صوت آواها در زبانهای دیگر اشاره شد است.

رابط حروف با مفاهیم و معانی

عدای زبانشناسان بین کاربرد حروف و مصوتها در یک واژه با معانی و مفاهیم آن واژه، ارتباطی ذاتی و طبیعی قائلند؛ برای نمونه در اغلب زبانهای دنیا بسیاری از کلمات که با حرف ک «شروع می شود بر معنی مجوف بود، پوشش چیزی قرار گرفتن، چیزی را در خودپنهان کرد» و... دلالت می کند.

کلمات زیر از باب نمونه مؤید این مدعاست:

کلا، کن، کاپش، کرس، کفش، کتاب، لاسور، کیف، آلات تناسلی انسان، کیوسک، کید بگ (کوله پشتی در زبان انگلیسی)، کیش (تیر داد)، کارتر، کا (معدن) کوپه (اتاقک قطار)، کنز (گنج)، کمد، کشو، کمپوز، کشکوا، کشتی، کر، کرته (پیراهن)، کالسک، کاس، کیس، کپسول و کای، کو، کنه رو، کلیسا، کنشت در زبان انگلیسی، گروهی از واژه ها هستند که آوای آنها از طریق فرایندی مبهم، تا حدودی تداعی گر معنی آنهاست؛ برای مثال خوشه آوایی - fl در آغاز واژه های انگلیسی، اغلب ایده نور متحرک را تداعی می کند. مثل: flame (شعله)، flare (شعله به حفاظ و آزاد)، flash (برق، نور)، flicker (سوسوزدن) flimmer (شعله سوزان)؛ و همچنین «are» میانی و پایانی، معمولاً ایده نور یا صدای شدید را تداعی می کند؛ مثل glare (روشنایی خیر کننده)، flare (شعله به حفاظ)، stare (خیره نگاه نکردن)، blare (صدای شیپور، جار زدن) لانس پرین ۳۷۶، ص ۱۰۰).



دکتر وحیدیان کامیار به نقل از کتاب آناتومی شعر اثر مارجور بالتود، درباره دلالت حروف برمعنای خاص در زبان (به طور مطلق) به نقل نمونه‌هایی پرداخته است که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ح. ف انسدادی لبی (ب و پ) بر صداهای انفجاری، سرعت و حرکت دلالت دارد؛ مثال:
در زبان فارسی: باد، بانگ، بمب، پارس (صدای سگ)، پرت (پرت کرد)، پرتاب، پرستو، پتک، پمپ، پرند، پرواز، پیمودن و... ر. ز. ان انگلیسی: blare (صدای ناهنجار) blast (صدای انفجار) belch (صدای آرو) babble (صدای شرش آب) bird (پرنده) bleep (نگ اخبار) blitz (حمله برق آسا) lizzard (کولاک) و...

حروف م و د «بر زمزمه و موسیقی دلالت دارد: نت، مارش، مضرب، مضرب، ناقوس، نی، نوازند، و... موزیک، نماز، نیایش، ناله، م‌تیو (نت مکرر در موسیقی) حرف ل «بر مایع روار، جوی آب، استراحت و سرخوشی دلالت دارد.
حروف ک، گ، چ، حاکی از خشونت، درشتی، سختی، سروصدا، است و «نیاز دیگر حروف خشرتر است.

د. س «بر صداهای نره و صاف و آرامش بخش دلالت دارد.

ا. ز «به بافت کلاه خشونت می‌دهد.

ف «و تا حد کمتری (حاکمی از باد، پریدن و هر نوع حرکت سبک و ساده است. وزید، ورزش، وسوسا.

ت «و «همانند ک» است اما با تأکید کمتر.

ا. «بیشتر در بافت‌های دارای صدا و حرکت به کار می‌رود. (وحیدیان کامیار، ۳۷۵: ص ۸، مثالها از نگارنده است).

خانلری معتقد است که زنگ حروف نیز خاصیتی است که آنها را از هم متمایز می‌سازد و هر زنگ، اثری خاص در ذهن شنونده دارد؛ چنانکه همه نامهای اصوات که آوازه‌های مکرر و ممتد را بیان می‌کند، ب حرف (ختم می‌شوند، مانند خر خر، کر کر، گر گر، زر زر، عر عر حرفه‌ای که در بیان صوتهای منقطع به کار می‌روند: وق وق، تق تق، هق هق، ترق ترق ترق تک، جیک جیک.

ترکیب دو حرف نگ «از اصوات طنین دار است: ونگ ونگ دنگ دنگ، گ جینگ،

زلنگ زلنگ جرینگ جرینگ.

حرف ل « از آواز به هم خوردن آب حکایت می کند: قل قل، دل و دل (ناتل خانلری، ۳۴۵: ص ۴۸-۴۹) »

رابط حرکات (مصوتها) با مفاهیم و معانی

از دیگر مصادیق رابطه ذاتی دلالت لفظ بر معنا، تناسب کاربرد مصوتها در مفاهیم خاص است، به نظر می رسد آدمی ناخودآگاه و یا از طریق عادت و قیاس برای مفاهیم خاص از میان واژه های هم معنی کلماتی را گزینش می کند و به کار می برد که دارای ساخت خاصی است. دکتر خانلری در خصوص استفاده از زیر و بمی مصوتها در تقلید اصوات طبیعی می گوید: «با شناخت خاصیت مصوتها از نظر زیری و بمی می توان از آنها در تقلید اصوات طبیعی استفاده کرد و هم در بیان عواطف و معانی؛ زیرا می دانیم که میاز اصوات وحالات نفسانی نیز رابط ای است؛ مثلا حالات وقار و ابهت و بیم و هراس و وحشت با اصوات ب» مناسب است. بیان عواطف تند و شدیدمانند شکایت و ناله و اندوه و نشاط و سرمستی با اصوات زی» تناسب بیشتری دارد (ناتل خانلری ۳۴۵: ص ۴۶)».

خانلری می گوید: زیر و بمی صفتی است که به حرفهای مصوت اختصاص دارد. بعضی از مصوتها ب تر و پار ای از آنها زیرترند. هرگاه مصوتهای اصلی زبان فارسی امروز را ب حسب وخرج آنها از حلق تا لب بنویسیم این سلسله حاصل می شود. «u o ã â e i» (همان)

- مصوتهای بلند بیش از مصوتهای کوتاه بر آرامش و وقار دلالت دا. ۱؛

- مصوتهای کوتاه حاکی از حرکت سریع و ابراز هیجانات هستند؛

- بعلاوه مصوتهای (i, e, a) زیر هستند و بر کوچکی دلالت دارند، در حالی که مصوتهای (u, á,) بم هستند و زرگی را می رسانند (وحیدیان کامیار. ۳۷۵: ص ۸-۲۰).

از کلمات گروه اول (i, e, a) می توان به واژه های زیر اشاره کرد:

ریز، کوچک (کوچیک در زبان عامیانه)، سفل، باریک، جیک جیک، (صدای جوج) جین، فلفل

از کلمات گروه دوم (u, o,) می توان به کلمات زیر اشاره کرد:

بزرگ، درشت، گند، پتک، د. د (صدای مرغ)، شُر، گراز، گودزیلا، کلفت، دور، بانگ



نکته شایان توجه این است که در زبان فارسی یا بسیاری از زبانها ممکن است کلماتی یافت شود که خلاف قواعد بالا باشد، این کلمات از نوع صوت آوا نیست بلکه از کلمات قراردادی و وضع محسوب می‌شود؛ زیرا نام آواها بخش محدودی از زبان را شامل می‌شود. بعضی محققان عقیده دارند که عدم تناسب لفظ با معنی، در حیات واژه اثر می‌گذارد؛ مثلاً در زبان فارسی چون واژه خرا، با معنی اش کوچک «تناسبی ندارد، کمتر از واژه ری کاربرد دارد و به همین دلیل در زبان عامیانه کوچک «به صورت کوچک» تلفظ می‌شود. کلمه هزب «که در عربی به معنی شیر» است در فارسی با صورت هزب «تلفظ می‌شود تا تناسب لفظ و معنی اصطلاح شود. کلمه ور» پهلوی به واژه گرا «در فارسی تبدیل شده و زنبور» عربی در فارسی زنبور» تلفظ می‌شود تا تناسب لفظ و معنی رعایت گردد (وحیدیان کامیار، ۳۷۵: ص ۱۰).

هم خوانی صوت آواها با معنا

از آنجا که صوت آواها با معنا رابطه نزدیکتر و ملموستری نسبت به سایر واژه‌ها دارد، زودتر و بهتر می‌تواند معانی و مفاهیم ذهنی را منتقل کند و به کوتاه کردن فاصله دال و مدلول و ایجاد وحدت بین آن دو انجامد. یکی از شیوه‌های القای معنی، استفاده از نام آواها است؛ مثلاً شکسپیر (۵۶۴ - ۶۱۶ م.) در ترانه گوش کنید گوش کنید «با به کار گرفتن واژه‌های «ark» (پارس کردن) و «ow-bow» (واق واق) و «ark» (گوش کنید!)» «cock-a-oodle-doo» (قوقولی قوقو) در شعر زیر به تقویت معنایی شعر کمک می‌کند. Hark, Hark! / Bow-Bow/ The watch-dogs bark!/ Bow-Bow/ Hark-Hark! I hear/ The striam of strutting chanticleer/ cry, "cock-a-doodle-loo! «گوش کنید، گوش کنید! واق - واق/ سگهای نگهبان پارس می‌کنند/ واق - واق/ گوش کنید، گوش کنید! من می‌شنوم/ آواز خروسی خرامان را / که می‌خواند قوقولی، قوقو..» (لارنس پرین ۳۷۶، ص ۸۱۹).

واژه کو که به جهت تناسب و وحدت لفظ و معنا نه تنها در زبان ارسی که در بسیاری از زبانها، مخاطب را به معنی و مفهوم و مصداق واقعی آن رهنمون می‌شود. به همین جهت در زبان شعر که عاطفه و احساس در آن مدخلیت تام دارد، شاعران توان می‌کوشند با به استخدام گرفتن صورت آواها مفاهیم ذهنی خویش را به دست بخشد. حافظ در بیت زیر:

رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بداد دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود

و خاقانی در بیت زیر:

سبحة داران از پسر سبوح گفتن در صبح
با به استخدام گرفتن حروف سر ، شر فضای آوایی بیت را با حال و هوای معنایی
بیت که تسبیح گفتن « و سبوح گوید » است ، همسو و همسان ساخته اند زیرا هنگام سبوحان
الله گفتن ، تنها صغیر حرف سین است که گوش را می نوازد و مستمع را متوجه تسبیح گوئی
منظم می کند.

یا در ا بیت زیر:

خبرت هست که مرغار چمن می گویند آخر ای خفته سر از خواب جهالت بردار
سعدی
هر که در خواب خیال لب خندان تو دید خواب از او رفت و خیال لب خندان نشست
سعدی

تکرار حروف « و » در ابیات یاد شده فضای خاصی ایجاد کرده و با همسویی و
همکاری واژ ها ذهن و ضمیر مخاطب را به سمت و سویی می کشد که گوئی صدای خرخر
شخص خوابیده را درک می کند (راستگو ۳۷۶ : ص ۲۳).

در این بیت فردوسی:

ستون کرد چپ را و خم کرد راست
فغان از خم چرخ چاچی بخواست
کنار هم نشستن حروف « و » و « خ » در کلمات پ ، خ ، چرخ ، چاچی ، بخواست (صدای
کمان به زه کردن رستم را به گوش می رساند و صحنه را برای ما ملموس و محسوس می سازد
و معنی شعر را تقویت می کند (وحیدیان کامیار ۷۵ : ص ۵).

دکتر غلامحسین یوسفی در مقاله ای تحت عنوان موسیقی کلمات در شعر فردوسی « به این
نکته اذعان می کند که گوشه ای از موسیقی کلام در شعر فارسی از لحاظ فیزیکی مبنی بود بر
یکی از خواص صوت از نوع امتداد شدت ، زیر و بمی ، و طنین و از مجموع بافت سخن است
که آهنگ آن پدید می آید . هر یک از حروف یعنی فونمها دارای کیفیتی است ؛ مثلاً صدای
مصوت بم « ب » مصوت زیر ی « ی » بکلی متفاوت است . زنگ حروف غنه ، د « با حروف لبی
ب ، پ « فرق دارد ؛ حرفهای انسدادی ب ، پ « با حروف سایشی س ، ش « یکی نیست و...
برای مثال در این بیت حافظ:

رسید مزده که آمد بهار و سبزه دمید وظیفه گر برسد مصرفش گل است ونیید
مصوت‌های زیر غلبه دارد واین آهنگ با رسیدن بهار و دعوت به شادی مناسب‌تر است؛ اما
در بیت منوچهری:

م - رم ا - ن درشت - ماک - ادیه ه - م - م شود خرد در انته - ای او
مصوت‌های م، وحشت بیابان را بهتر تجسم می‌کند.
یا در ابیات زیر از شاهنامه، مصوت‌های م با مضمون ابیات تناسب برقرار کرد:
شتر آن که در پیش بودش بخت تو گفنی که با خاک گشت جفت ...
بر آن کوهه زین ه آ - ن است هماد رخسار گویی که د - رمز است ...
ف - م - د - زین را زالبرز کو من آوردم ا - دره - ان - روه
در بیت ذیل از شاهنامه تکرار حرف «ش» در سراسر بیت خروش و شیهه اسب‌های دو
پهلوان را بخوبی نشان می‌دهد:

از آن سو خروشی بر آورد رخس وزیر سوی اسب یل تاج بخش
(یوسفی ۳۶۳: ص ۱۶ - ۱۸)

سیم - معنایی

تعدادی از صوت آواها در هنگام ادا، باعث نوعی حرکت در اندامهای گفتاری می‌شود که با
معنا و مفهوم مورد نظر از نظر شکلی تناسب دارد. واژه‌هایی مانند بوسه و «ماج» هنگام تلفظ،
به شکل باز و بسته و گرد شدن لبها در عمل بوسیدن متناسب است. در شعر فارسی گاه شاعر
از همین پدیده برای بیان مقصود استفاده کرده و شاهکاری ادبی خلق کرده است؛ برای مثال
حافظ در بیت زیر:

چشمم از آینه دا از خط و خالش باد لبم از بوسه ربایان بر و دوشش باد
در مصرع اول از واجها و واژه‌هایی استفاده شده که هنگام قرائت آنها دهان پیوسته باز
می‌ماند و حالت حیرت، خیرگی و زل زدن به چیزی را تداعی می‌کند، در حالی که در مصرع
دوم هنگام قرائت واجها و واژه‌ها با هم خوردن لبها و باز و بسته شدن دهان، عمل بوسیدن
را ملموس‌تر و محسوس‌تر به نمایش می‌گذارد.

عدای از محققان این شگرد ادبی را یکی از فنون سخن‌آرایی دانسته و تحت عنوان سیمیا
- معنایی «یاد کردند (راستگو ۶۶ - ص ۲۴).

البته در اغلب زبانها می توان قواعد و قوانین خاصی استخراج کرد که به نحوی نظریه دلالت ذاتی و طبیعی واژها بر معانی را تقویت می کند؛ چنانکه در زبان عربی کلمات رباعی مجرد مفهوم تکرار را می رسانند و این قاعده در پارای کلمات رسی که به تقلید از عربی ساخته اند نیز ساری و جاری است. کلماتی مانند: قلقل، زعزع، صلصل، قهقهه، چهچهه، زمزمه در زبان عربی و فارسی از این قبیل است و در سایر زبانها به احتمال قوی قواعد دیگری در این زمینه وجود دارد.

مؤلف نه [۱] المذکور از این قاعده در مذمت برخی لشکریان، این گونه بهره برد است:
ر وقت عطعطه کفاح و حمحمه جیاد و قعقع سلاح و ولوله اجناد، قلقل جام می و چیچاد بوسر و چشچش قلیه و فشفش شلوار گزیده، وهنگام تجفاف مغفر، زیر لحاف و بسترخزیده، .. « شهاب الدین محمد، ۳۷۰: ص ۰ ». عطعطه: آوایی پی در پی جنگجویان، قعقععه: صدای به هم خوردن سلاحها، ولوله: صدای در هم سربازان، قلقل: صدای ریختن می از گلولی جام، چیچاپ: صدای لبها هنگام روبوسی، چشچش: صدای دهان هنگام خوردن غذا، فشفش: صدای باز و بستن کمر بند).

البته تأکید یک نکته ضروری است که تعداد صوت آواها نسبت به واژهای وضعی و قراردادی زبان بسیار محدود است و هر گاه کلمه ای به رغم پارای مشابهت با قواعد مذکور همسوی نداشت، باید آن واژه را از واژهای وضعی قلمداد کرد.

منابع:

۱. آولاتو، اتونو، در آمدی بر زبانشناسی تاریخی، ترجمه یحیی مدرسو، چ اول، تراز: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.
۲. تنکابنی، محمد بن سلیمان، قصص العلماء، تهران، کتابفروشی علمی، بی ت.
۳. پیرین، لارنس؛ درباره شعر؛ ترجمه فاطمه راکعی؛ چ دوم، تهران: انتشارات اطلاعات ۱۳۷۶.
۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.
۵. راستگو، سید محمد، هنر سخن آرای: فن بدیع چ اول، کاشان: انتشارات مرسل، ۱۳۷۶.
۶. سیاسی، علی اکبر، ظهور لغت و ملازمت آن با معنی لغت نامه دهخدا، مقدمه.
۷. شفیع کدکنی، محمدرضا؛ صورخیال در شعر فارسی، چ چهارم، تهران: انتشارات آگا، ۱۳۷۰.



۱. _____: موسیقی شعر، چ چهارم، تهران، انتشارات آگای، ۱۳۷۳.
۲. شهاب‌الدین محمد خرنندز: زیدره نسوی، نف ۱ المصدر، تصحیح و توضیح امیر حسن یزدگردی چ دوم، تهران: نشر ویراسته ص ۱۳۷۰.
۳. عبد‌التواب، رمضان؛ مباحثی در فقه‌اللغه و زبان‌شناسی عربی، ترجمه حمیدرضا شیخی چ اول، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی ۱۳۶۷.
۴. موحد، صمد؛ شیخ محمود شبستری، چ اول، تهران: طرح نو، ۱۳۷۶.
۵. ناتل خانلری، پرو؛ شعر و هنر چ اول، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۵.
۶. وحیدیان کامیار، تقی: فرهنگ نام‌آوایی فارسی، چ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۵.
۷. یوسفی غلامحسین؛ کاغذ زر چ اول، تهران: انتشارات یزدان، ۱۳۶۳.
۸. یوا، جور، نگاهی به زبان؛ ترجمه نسرین حیدری؛ چ سو، تهران: انتشارات سمت ۱۳۷۷.

